

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشک لطف میکند

محمد جواد محبت



اشک لطف می کند

محمد جواد محبت

تهیه و تدوین: اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی

مدیر هنری و طراح گرافیک: رضا باباجانی

صفحه آرایی: محمود بازدار

نوبت چاپ: دوم- ۱۳۹۰

شمارگان: ۲۰۰۰

ناشر: انتشارات قدس رضوی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۸۴-۰۱-۱

چاپ: مؤسسه فرهنگی قدس

نشانی تهیه کننده: مشهد، حرم مطهر، صحن جامع رضوی، ضلع غربی اداره امور فرهنگی

تلفن: ۰۵۱۱-۲۰۰۲۵۶۷

صندوق پستی: ۹۱۷۳۵-۳۵۱

حق چاپ محفوظ است.

فهرست

- اشاره | ۷
- اشک؛ لطف می کند | ۹
- رُقْعَةُ الْجَيْبِ | ۱۰
- غزل امام رضایی | ۱۱
- سخن برای تو گفتن | ۱۲
- به فال خیر مراد دل مرا برسان | ۱۳
- برای حرم | ۱۴
- طلوع صادق | ۱۵
- غزل آشنایی | ۱۶
- چکامه‌ی مشهد | ۱۷
- برای نور چشم هشتمین نور | ۱۹
- شوق زیارت | ۲۰
- دل نکندن | ۲۱
- غزل سلام | ۲۲
- بوی گل ریخت، عطر ریحان | ۲۳
- خوشه‌ی آفتاب | ۲۴
- از فاطمه تا فاطمه عليها السلام | ۲۶
- امید در امید | ۲۷
- عذر خواهی | ۲۸
- دو گوهر در یک صدف | ۲۹
- اما - اما... | ۳۰
- سعادت | ۳۱
- تا نیایی نمی شود فهمید | ۳۲
- خدا اگر بخواهد | ۳۳
- شعری برای ضامن آهو | ۳۴

اشاره

شعر شیعه سرشار از شور و شعور است، شعری که تار و پود آن شرح شوریدگی های لبریز از شهودی الهی و دینی است. در واژه واژهی آن می توان دلدادگی های فراتر از دایره عقل مآل اندیش و حسابگر را دید و در همان حال خردورزی و عقلانیتی بارور از ناب ترین چشمه های وحی و سنت را یافت.

این شعر روزی از حنجره سرخ فرزدق در کنار کعبه می تراود. روزی در کام ابوالاسود دثلی گل می کند و گاهی بر زبان حسان بن ثابت جریان می یابد و مهر تأیید پیامبر آفتاب را دریافت می کند:

«لا تزال موبدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک»

«همواره در پناه روح القدس باشی که با زبان خود یاری ما کردی»

این شعر زمانی در زبان کمیت می شکفتد، گاهی در گلوی سید حمیری و روزی در کام دعبل با چکامه بلند «تأیید» خود و سپس در حنجره شاعران پارسی گوی و عربی گوی گل می کند و عطر آسمانی عشق به خاندان نبوت را در سرزمین های اسلامی می پراکند. اما به راستی کدامین قلم را یارای آن است که این اقیانوس عاشقی را در ظرف واژگون بگنجاند و کدامین دست می تواند خامه به تقدیر و سپاس از ستاینندگان آفتاب بچرخاند؟ اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی با درک این ضرورت که فرهنگ، بدون آمیختن با هنر نهادینه نمی شود و نیز با توجه به این واقعیت که نسل امروز ما به اندازه پیشینیان و شاید بیشتر از آنان به شعر توجه و عنایت دارد بر آن شد، از شاعران اهل بیت علیهم السلام درخواست کند برای خاندان نبوت علیهم السلام آثاری تازه و نو بیافرینند و خوشبختانه این خواهش با اقبال آن بزرگواران مواجه گردید. ما ضمن سپاس از این استادان فرهیخته، مجموعه اشعار ایشان را به خوانندگان محترم و زائران و عاشقان ارجمند حضرت شمس الشموس علیهم السلام تقدیم می کنیم.

آستان قدس رضوی

معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

اداره امور فرهنگی

اشک؛ لطف می کند

یاد پاک او که در دلت مرور می شود
ذهن تو چراغ روشن شعور می شود
هر چه اضطراب و هر چه خستگی روح
با همان نگاه اول از تو دور می شود
آرزو مجسم است، در برابرت
زندگی برای تو پر از سرور می شود
دل که می تپید و می تپید و می تپید
زیر سایه‌ی حرم صبور می شود
فوج فوج این کبوتران به پیشواز
در خیال تو قبولی حضور می شود
این وضوی تازه، این توسل، این نماز
خط سیر روشن عبور می شود
مانده یک قدم میان جان و مرز آسمان
اشک، لطف می کند؛ وسیله جور می شود

رُقْعَةُ الْجَيْبِ^۱

بهشت، سیر نگاه بهشت آسایت
و نور، جلوه‌یی از جلوه‌ی سراپایت
امان رخنه‌ی آفات، رُقْعَةُ الْجَيْبَات
طیب خلق جهان - حکمت مداوایت
در آن نماز که هفتاد بار داشت رکوع
خضوع کاملت از باطن شکییایت
زمانه فرصت طاغی، زمانه آفت زا
در این میانه تو و شیوه‌ی مدارایت
خدا کند که دوبار و سه بار در هر سال
نصیب دوست شود ساحت مصفایت
تو سرو گلشن باور، تیر - به دست - حسد
فرو شکست از آن اعتدال بالایت
شرار رشک به کشت شرف شیخون زد
ز حسرتی که به حُسنی نگشت همتایت

من از تو نام نبردم ولی سلام مرا
شنیده‌اند گروهی ز مشهدی‌هایت

۱- در کتاب مستطاب مفاتیح الجنان [ترجمه سید احمد طیبی شوشتری] [نشر علمیه اسلامیة] - صفحه ۵۹۹ - ۵۹۸ حاشیه کتاب باقیات الصالحات - آمده است: یاسر، خادم مأمون گفت: زمانی که ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام به قصر حمید بن قحطبه وارد شد جامه از تن برون کرد و به حمید داد. و حمید آن را به همسر خویش سپرد تا بشوید. زمانی گذشت که همسر حمید، رُقْعَه در دست وارد شد و گفت: این رُقْعَه را در گریبان لباس ابوالحسن علیه السلام یافتیم. حمید گفت: فدای تو کردم این رُقْعَه چیست که در گریبان جامه‌ی تو یافت شده؟ حضرت فرمود: این تعویذیست که آن را از خود دور نمی‌کنم. حمید گفت ممکن است ما را مشرف کنی به آن؟ امام رضا علیه السلام فرمود هر که نگاه دارد این تعویذ را در گریبان خود دفع شود بلا از او - و این حرزی است برایش از شیطان رجیم - و تعویذ را بر حمید فرو خواند - [برای اطلاع کامل به مفاتیح الجنان نگاه کنید] و این همان حرز حضرت امام رضا علیه السلام است که نقل آن در صفحه ۶۰۰ تا ۶۰۳ مفاتیح آمده است و پس از ذکر آن حکایت عجیبی از اباصلت هروی درباره‌ی آن نقل شده است.

غزل امام رضایی

ای خدا آشنا، سلام به تو
سَرِ پاک خدا، سلام بر تو
عافیت در پناه سایه‌ی توست
ای دواى دوا، سلام به تو
اهل حاجت به حُرْمَتِ حُرْمَتِ
همه حاجت روا، سلام به تو
می‌شناسی ولی نمی‌رانی
گرمجوش حیا، سلام به تو
سبز در سبز و تازه در تازه
از دلی با صفا - سلام به تو
هرکسی با تو صحبتی دارد
محرم بی‌ریا، سلام به تو
تو، به امر خدا شدی خشنود
گل باغ رضا، سلام به تو
ای حضورت هبوط آرامش
همه‌ی لحظه‌ها سلام به تو
ای دعای تو مستجاب خدا
لحظه‌های دعا سلام به تو
آخر هر نماز، با دل پاک
هر زمان، هر کجا، سلام به تو

سخن برای تو گفتن

خدا کند تو بخواهی که چاکرت باشم
طلب کنی، به دل خوش، مسافرت باشم
تویی در آینه‌ی دل تصور منظور
وضو بسازم و از دور ناظرت باشم
کبوترانه دو بال از خیال وام کنم
غلام مرحمت حی و حاضر باشم
بر آن شکوه مطهر سلام بفرستم
ز در درآیم و در صحن طاهرت باشم
تو ظاهر همه نور است و باطن همه نور
سعادت‌ست که هر روز، زائرت باشم
سخن برای تو گفتن نشان خوشبختی است
خدا کند تو بخواهی که شاعرت باشم
من از تو خاطره‌ها دارم ای امام رضا علیه السلام
امید، روز شفاعت به خاطر باشم

به فال خیر مراد دل مرا برسان

بگو بهار بیاید - پرنده پر بزند
سحر ز راه رسد آفتاب سر بزند
شکوفه خنده زنان با نسیم برگردد
نسیم مژده رسان با سلام در بزند
خوشا دلی که در آن شاخه‌ی دعا روید
خوشادلی که در آن شاخه بیشتر بزند
بگو به بخت - فراز آی از دریچه‌ی غیب
مباد چشم حسودان تو را نظر بزند
روا مدار خدایا به آنچه داده‌ی توست
قضا زیان برساند - قدر ضرر بزند
روا مدار خدایا - به کشتزار امید
شریر پا بگذارد، حسد شرر بزند
دلم هوای تو را دارد ای امام رضا علیه السلام
بگو تفأل خیری بر این سفر بزند

برای حرم

منظر آشنا! سلام به تو
ساحت دلگشا، سلام به تو
نور باران و عطر افشانی
مرحبا، مرحبا، سلام به تو
در تو لطفی بزرگ پنهان است
لطف بی انتها، سلام به تو
هرچه اینجاست راحت جان است
راحت جان ما، سلام به تو
ای تو خوب ای تو دلپذیر ای پاک
در نظر در نما، سلام به تو
می رسد باز فرصت دیدار
به امید خدا، سلام به تو

طلوع صادق

قلندرانه هوا خواه جام مهر توام
کیوترانه گرفتار دام مهر توام
همیشه دلشدگان حسرت ترا دارند
مکش رکاب که در التزام مهر توام
بر آستان بلند تو بسته‌ام امید
طلوع صادق صبح سلام مهر توام
بزرگوار اماما، نگاه مرحمتی
که در حریم تو با احترام مهر توام
سرم فرود نیامد مگر برای نماز
ولی به جان عزیزت غلام مهر توام
قبول دولت ایمان دوام مهر شماست
من آشنای تو و بر دوام مهر توام

غزل آشنایی

غریب بود و به لفظی غریب، خواند ترا
نگاه آهوی وحشی عجیب خواند ترا
دو چشم، آینه زار تو شد، که در دیدار
ظهور آیهی «أَمَّنْ يُجِيبُ» خواند ترا
امید، دست دعا سوی آسمان برداشت
بر التهاب دل خود طیب خواند ترا
رسید بر حرمت، دست بر ضریحت زد
ز زرفنای دل بی شکیب خواند ترا
به روی خویش ز احسان دو دست چاره گشا
دری زبخت گشود و نصیب خواند ترا
رقیب کوچک تو اشتباه کاری کرد
که بر اریکه‌ی قدرت رقیب خواند ترا
تو ماندگار شدی تا همیشه‌ی تاریخ
نماند او که به رنگ فریب خواند ترا
در آسمان و زمین‌ای ستاره‌ی محبوب
محبت تو به دل‌ها، حبیب خواند ترا

چکامه‌ی مشهد

خوش آن طلب که فقط ذکر توست عنوانش
خوش آن سخن، که تویی ابتدا و پایانش
خوش آن سری که بر آن سایه افکند لطف
خوش آن دلی که تو آری به زیر فرمانش
خوش آن عمل که رضای تو مطمح نظر است
خوش آن نظر که جمال تو کرده حیرانش
خوش آن لیبی که به یاد تو قصه آغازد
خوش آن شبی که تویی فیض بخش هر آتش
خوش آن که پای به راه تو می‌نهد از شوق
خوش آن که دست دعا می‌شود نگهبانش
به هر که بهره‌ی رفعت رساندی از رحمت
رسید بر همه کس روشنای ایمانش
بدا بر آن که ستم برگزید و در غفلت
به لقمه‌های جهان، گیر کرد دندانش
خوشا حریم رضا علیه‌السلام، آن که در طریق رضا
گرفته شوکت اهل بهشت دربانش
خداش عزت دنیا و آخرت بخشید
که دوستدار خدا شد قرین احسانش
خوشا زیارت آن بارگاه و آن درگاه
که آفتاب، خجل از رواق ایوانش
هزار طبع شکوفاتر از بهار و نسیم
در آستان سمن سای او ثنا خوانش
گشوده طالب دیدار دوست را آغوش
به عطر خاطره‌ها - خطه‌ی خراسانش

امید، توشه‌ی راه و شفای خلق - نوید
چقدر لطف، خدا می کند به مهمانش
طیب ظاهر و باطن نجات بخش طریق
دعای خالص و طب الرضای درمانش
بزرگوار! عزیزا! کرامت از تو خوش است
کرامتی که عطا کرده‌ای فراوانش
کجاست بی خبر از دین که لحظه‌ای دیدار
به یک کرشمه‌ی ایمان کنی مسلمانش
دل ریمده‌ی آن بسته در کمند چه کرد؟
که صادقانه نمی‌خواستی پریشانش
چه حال رفت بر آن دیده‌ی خیانت خواه
که کرد هیبت تو از عمل پشیمانش
چراغ راه محبان شود جواد، اگر
محبت تو بر آرد سر از گریبانش
به سینه مهر شما را خدانگهدارد
به حق نور محمد ﷺ به حق قرآنش

برای نور چشم هشتمین نور

ای ساحت بهشت خداوند جای تو
تن پوش آفتاب، حریر دعای تو
رخشنده بود چون گل خورشید - در جهان -
از کودکی کرامت بی انتهای تو
هنگام جود، دست کریم تو چشمه وار
پیدا به قلله‌های شرف جای پای تو
دانش سراغ کرد و ترا یافت بی نظیر
بخشید بر تو جامه‌ی عزت خدای تو
بیگانه از محبت تو بی نصیب ماند
شد سرفراز و کامروا آشنای تو
یاد تو بود همسفر لحظه‌های من
شد آستان ذهن، چراغان برای تو
تو یادگار و چشم و چراغ رضا علیه السلام شدی
ای گوهر رضای دل ما رضای تو

شوق زیارت

بر آستان دوست که درگاه عزت است
پرواز جان به همت بال محبت است
باید مقیم بود و طلب کرد و راه جست
دست دعا امید وصول اجابت است
ای نور آسمان و زمین، مهربانترین!
یاد تو جان هستی و روح طراوت است
ای ابر مهربانی! بالی بگستران
این کشتزار، تشنه‌ی باران رحمت است
ای خاک پاک دوست، خراسان! عنایتی
ما را امید صحبت و شوق زیارت است
جز دوست بار دوست کجا می‌کشد کسی!
ماییم و آستان تو هر چند زحمت است
هر گوشه سرکشید و تو را یافت در جهان
جانی که بی‌شکیب برای عبادت است
محبوب را تقرب اگر حبّ خاندان
این رشته امتداد همان بی‌نهایت است

دل نكندن

از این دیار، دیار صفا - کجا بروم؟
گرفته انس به اینجا دلم - چرا بروم؟
سراغ کردم و دیدم درست آمده‌ام
کجا ز خانه‌ی این غربت آشنا بروم؟
به بارگاه رضا علیه‌السلام، آمدم به یاری بخت
رضا نمی‌دهم از درگه رضا علیه‌السلام، بروم
نشسته یاد شما در کنار خاطر من
چگونه دل بکنم آخر از شما؟ بروم
برات دوستی این امام، حق من است
برات من - به کف من نهید - تا بروم

غزل سلام

گفتم که از تو نام بیارم
نامی به احترام بیارم
یک پرده از هر آنچه تو بودی
در قالب کلام بیارم
اما نشد که جانب دریا
از چشمه سار، وام بیارم
آخر چگونه حرف بلندی
شایان آن امام بیاورم؟
دیدم که بهتر است عزیزا
بر تو فقط سلام بیارم

بوی گل ریخت، عطر ریحان

آسمان اختر درخشان ریخت
نور رحمت خدا بر انسان ریخت
باغ شادی شکوفه باران شد
گل به دامان اهل ایمان ریخت
بر مشام تمام زنده دلان
بوی گل ریخت، عطر ریحان ریخت
روز و شب بر مدار احسان بود
بر بساط امید، احسان ریخت
خاندان رسالت حق را
حق بشارت زباغ رضوان ریخت
پاکی آسمان عترت را
آسمان رحمت فراوان ریخت

از گلوی سبوی رحمانی
قطره‌ای نور در خراسان ریخت

دستی از دودمان تاریکی
زهر در کام جان مهمان ریخت

خوشه‌ی آفتاب

برای خواهر امام رضا علیه السلام - که مایه‌ای اشتها ر قم و برکت آن دیارند.

ای به صفا، نور دل قم شده
سایه‌ات آسایش مردم شده
تربت پاک تو حریم دعا
قرب رضای تو رضای خدا
ای زن از مرد دلان، مردتر
رحم رسان بر دل پر دردتر
بر در حق چون که مقرب تری
رحمت باید به کسان آوری
اصل شما ریشه‌ی دین بوده است
گوهرت از اصل، چنین بوده است
ای حرمت خوشه‌یی از آفتاب
بر دل غمدیده‌ی مردم بتاب
بهره‌ور از پر تو بیحد تویی
جلوه‌ای از نور محمد صلی الله علیه و آله تویی
هم، اثر از گوهر زهرا علیها السلام ترا
هم نسبت از علی مرتضی
ما به سلام آمدگان تویمیم
دلشده‌ی نام و نشان تویمیم

قم به خراسان پلی از نور زد
دست به دامان دو منظور زد

خواهر اگر بذل عنایت کند
رو به برادر به شفاعت کند
صورت دل این که بیان می کنم
حال دل اشکی که روان می کنم
ای تو عزیز ای تو بزرگ ای تو پاک
این من و این روی نهاده به خاک
بر در حق، چون که مقرب تری
باید رحمت به کسان آوری
هر که ز کردار خجالت برد
رو به عزیزان خدا آورد
ای به دعا، سوز مناجات، تو
دختر آن قبله‌ی حاجات، تو
گرچه به درگاه تو نالایقم
واسطه شو، بین من و خالقم
تا مگر از دوست رعایت رسد
رحم رسد، اذن شفاعت رسد

از فاطمه تا فاطمه علیها السلام

نمایان بود از مهر پیمبر
که خواهر نیست کمتر از برادر
خدا داناست میزانش چقدر است
مقام دختر موسی بن جعفر علیه السلام

امید در امید

این بخت بلندبخت که انسان باشیم
در باور آسمان مسلمان باشیم
امروز اگر نصیبمان مشهود شد
فردا، شاید به کعبه مهمان باشیم

عذر خواهی

این چنته به دوش و دست، درویش تو بود
در جمع نشست، غرق تشویق تو بود
هرچند نشد به آستانت برسد
اما به خدا قسم، دلش، پیش تو بود

دو گوهر در یک صدف

قم است و باورش را می‌شناسد
خراسان یاورش را می‌شناسد
گمان دارم که از بیگانه بهتر
برادر، خواهرش را می‌شناسد

اما _ اما ...

قدر تو به درگاه خدا، بیشتر است
شأن تو زگنبد طلا، بیشتر است
در سیر و سلوک، هر مقامی قریبی است
اما، اما، لطف «رضا» بیشتر است

سعادت

تو خوان کرم نهاده‌ای - ما مهمان
بی دعوت تو نیاید اینجا، مهمان
مهمان شما شدیم، چون می‌دانیم
دارید چه لطف‌ها شما با مهمان
تا نیایی نمی‌شود فهمید
هم عشق، به صحن آستان نزدیک است
هم لطف خدا به عاشقان نزدیک است
وقتی به زیارت آمدی، می‌بینی
این در به حریم آسمان نزدیک است

تا نیایی نمی شود فهمید

هم عشق، به صحن آستان نزدیک است
هم لطف خدا به عاشقان نزدیک است
وقتی به زیارت آمدی، می بینی
این در به حریم آسمان نزدیک است

خدا اگر بخواهد

دلا عطر از گل خوشبو طلب کن
مدد حق می‌دهد از او طلب کن
خدا دارالشفا دارد به مشهد
شفا از ضامن آهو طلب کن

شعری برای ضامن آهو

بگو عزیز دلم، با اشارت تو بیایم
به پای شوق، برای زیارت تو بیایم
به حکم عشق کنار ضریح تو بنشینم
فراغ از تو بخوام، کرامت از تو ببینم
کرامت تو قدیم است تازگی که ندارد
خدا ترا زکرامت برای ما بگذارد
تو یک ستاره‌ی روشن ز کهکشانشان محمد ﷺ
ز مشهد تو تشرف بر آستان محمد ﷺ
بر آستان بلندی که مأمن است و مبارک
نشان عزت حی مهیمن است و مبارک
کبوتران حرم را بگو که پر بگشایند
به سمت صحن و رواق برای دانه بیایند
بگو هراس نماند بگو ملال سر آید
و آفتاب تو از مشرق کمال بر آید
چرا هراس؟ که اینجا حریم امن و امان است
پناه خاطر و مقصود شیعیان جهان است
تو گوهری که مبارک شد از تو جان صدف هم
به مشهد تو هوای حریم شاه نجف هم
نجف مگر نه تو را سوی کربلا بکشاند؟
به پای روضه‌ی آن صاحب آبرو بنشانند؟
بیا و دیده به هم نه بین چه حال و هوایی
نه خانه هست نه شهری، نگاه کن که کجایی
هجوم فتنه سیاهی زند به دامن صحرا
برای کشتن جان بر کفان زاده‌ی زهرا علیها السلام

چو نام فاطمه علیها السلام بردی معطر است کلامت
قبول مشهد پاکان ز راه دور سلامت
بگو به فاطمه علیها السلام، ای جان پاک، نور سرشتی
به حق حق که تو بانوی بانوان بهشتی
بگو به فاطمه علیها السلام باید ترا به تعزیت آیم
برای آن همه رنج گران به تسلیت آیم
برای اهل کرامت فتوح فاطمه علیها السلام ناظر
بر آنچه رفت به محراب، روح فاطمه علیها السلام ناظر
حسن علیه السلام عزیز دلش بود و دید آنچه بر او رفت
خبر زغیب رسید و شنید آنچه بر او رفت
زمان گذشت و زمین ماند و ماجرای حسین اش علیه السلام
حضور لحظه به لحظه - به کربلای حسین اش علیه السلام
زبور آل محمد، کلام حضرت سجاد علیه السلام
ودیعه ایست که کوثر، زفیض خویش به ما داد
بیا به محضر باقر علیه السلام، بین کرامت صادق علیه السلام
فرو خورنده‌ی خشم آن چراغ راه حقایق
حقیقتی که درخشید و نور جان رضا شد
میان این همه مردم، نصیب اهل دعا شد
بیا - زشاه خراسان نصیب خویش بگیریم
نصیب، آن که سخن‌های خیر از او بپذیریم
غزل بگو! غزل آفرینش است امامت
غزل بگو که حلاوت فروچکد زکلامت
غزل بگو که ترنم به تار دل بنشیند
تو با مرا می و ما سرسپردگان مرا مت

به حیرتم چه بگویم، به حیرتم چه بخوانم
چراغ شعله شوم بر قرارگاه کدامت؟
بین که رأفت دل را دهند بر تو سفارش
مگر نه پای دل آهو صفت رسید، به دامت؟
به دست‌های نسیم است بوی گلشن آهت
به بال‌های کیوتر نوشته‌اند پیامت
ترا و سلطنت عشق ای رضای الهی
که می‌زنند در این آستانه سکه به نامت
اگر چه نام نبردی اگر چه هیچ نگفتی
به کوچه‌های خراسان رسیده است سلامت

مرا ببخش عزیزا، کمی مفاخره کردم
نظر زدور به وسع شعاع دایره کردم
دوام نعمت وافر، عنایتی ست الهی
شدن برای تو شاعر، عنایتی است الهی
چه نعمتی ست گرنامه‌په‌تر ز دین محمد ﷺ
گدای خرمن دینیم و خوشه‌چین محمد ﷺ
خدا را کرده سفارش مران ز خویش گدا را
من آن که گفته خداوند، ای کریم، خدا را...
دهد خیال تو آرام جان و حسن اثر هم
بر آستان تو چون من هزاره‌های دگر هم
خداست آن که کند مستجاب از تو دعا را
دهد به حضرت کاظم علیه السلام ز لطف خویش رضا علیه السلام را
رضا علیه السلام برای پدر نور چشم و راحت جان شد
هر آنچه خواست خدا، بی‌خلاف ماند و همان شد
رسید و مادر از او دید در بهار تبسم
دو کف به روی زمین سر بر آسمان به تکلم

کسی که علم پدر خوانده بود دادرس او را
زمانه یافت در امید و بیم، همنفس او را
اگر دعا زلب گلفشان دوست برآید
گره زمشکل یاران مهر جو بگشاید
سپاس باد بر آن خالق که لحظه‌ی امداد
به بندگان گرفتار خویش اذن دعا داد
دعای ضامن آهو، چقدر ساده و شیرین
برای روح رهایی، برای دغدغه، تسکین
- خدای من! مکن این نعمتی که هست دگرگون
تمام کن به من آن را، تمام - خالق بی چون

زمانه دام بلا، حاکم زمانه ستمگر
حلول رشک در او با ظهور کینه برابر
فریب و خدعه و نیرنگ و تازیانه‌ی تزویر
نشان تیره‌دلی در کتاب روشن تقدیر

بزرگوار! بیا نایب الحکومه شما باش
تو آفتابی - اما - به زیر سایه‌ی ما باش
نماز عید مگر هست بهتر از تو امامی؟
که در طریق شریعت تویی که مرد تمامی

برهنه پای به معبر در آید آن شه والا
خلافت است که افتاده در مخاطره حالا
غریو خلق به تکبیر روز عید برآید
برهنه پای رضا علیه السلام ناگهان به رهگذر آید
کسان زروی سعایت خبر برند به مأمون
که کار می رود اکنون زدست حوصله بیرون

- جماعتی که ز قفل هراس لب نگشودند
خدای را به زبان امام خویش ستودند
اگر که زود نباشی از این قیام جلوگیر
از آن بترس که یک لحظه بعد دیر شود دیر -

به حيله پيك فرستاد - با سلام - كه برگرد
نماز عيد برايت هجوم خستگي آورد
مساز رنجه تنت را كه خير خواه تو هستم
براي راحتی تو بر اين اريكه نشستم!
نشست و طرح بلا ريخت در تعارف انگور
تعارفي كه جنایت از آن رسيد به منظور
رضا عليه السلام به آنچه خدا حکم کرده بود رضا داد
بدون واهمه، چیزی نگفت و تن به قضا داد

بلند مرتبه شاه! امید اهل خراسان
پناه خاطر آشفتهگان سینه هراسان
اگر زمانه ندانست حق صحبت پاکات
وجود پاک تو اینک کنار قدر شناسان
تو روشنای دل افروز مهر، بودی و هستی
در این دیار کرامت، میان مهر سپاسان
کدام حاجت از این آستان ندید روایی؟
کدام مشکلی از بذل مرحمت نشد آسان؟

در سایه سار آفتاب

رسیده‌ای به خراسان، دلت هوای که دارد؟
به جز خیال رضا علیه السلام این فراخ جای، چه دارد؟

همین خیال، کفایت کند ترا که بمانی
حدیث عشق بگویی - کتاب اشک بخوانی
کتاب اشک تو با دست انتظار ورق خورد
ترا به مقصد و مطلوب آرزوی تو آورد
از انتظار مزینم که این حکایت دیرین
به ظاهر است چه تلخ و به باطن است چه شیرین
مگر نه این که جواد علیهم السلام تو بود مظهر جودت؟
نشان جود تو مکشوف در رکوع و سجودت
- مدار بیم اگر سائل ازدحام نماید -
طلب ز جود تو یک سکه‌ی تمام نماید:
به خانه حبس نمان سکه خرد کن به کسان ده
و لطف خویش به مقدور وسع خویش نشان ده

جواد علیه السلام نیز به هادی علیه السلام سپرد منصب تقوی
که برگزید خدا از تمام خلق، شما را
نقی علیه السلام به تیغ سخن بر فراز قله‌ی ایمان
چنان شکفت که طاغی زهرچه گفته پشیمان
رقم زد آنچه نباید قلم به صفحه‌ی تقدیر
شریر، صدر نشین ماند و او مصاحب زنجیر
امام عسکری علیه السلام آن آفتاب یازدهم نیز
شعاع دانش و دین بود در صحیفه‌ی پرهیز
اگر چه جان و دلش در حصار امن الهی
زمانه عسرت دیندار بود ظلم و سیاهی
چنان که صاحب دین - مهدی علیه السلام از حجاب سلامت
طلوع عشق شود، پیش از آفتاب قیامت

تو ای طلوع نخستین به ماهپاره‌ی هشتم
 که در حریم تو امواج عاشقان به تلاطم
 یکی از این همه آن ترک پاک - مجتهدی شد^۱
 که شرح حال ارادت فزایی اش ابدی شد
 سخن به «محضر لاهوتیان» مقام سکوت است
 در آ که مجتهدی «لاله واری از ملکوت» است
 سلام بر تو که سلطان ملک عشق، رضایی
 سلام بر تو که مقبول آستان خدایی
 سلام بر تو که ما را تو دستگیر و تو یاری
 سلام بر تو که گنجی نهان زعاطفه داری
 سلام بر تو کرامت نشان حال تحسر
 که دست خالی مردم از این خزانه شود پر
 امید لطف تو آورده است سوی تو ما را
 تو - ای که از تو - رها شد زبند، آهوی صحرا
 دلی به بند ملال، آهوانه سوی تو آمد
 زبان اشک گشود و به گفتگوی تو آمد
 چه دیده بود از آن روزگار ظلم و سیاهی؟
 که داشت پای گریز از نشانه‌های تباهی؟
 شبانه گنگ و پریشان به آستانه‌ات آمد
 امیدوار عنایت شد و به خانه‌ات آمد
 سکوت و چشم مسافر نگاه بند زهر سو
 پرندگان شده بودند راه بند زهر سو
 بیان حال - در آن دیدگان خیره - نه حالا
 برو که سخت هراس است بر تو چیره، نه حالا

۱- اشاره به زنده‌یاد شیخ جعفر آقا مجتهدی تبریزی که خود می‌فرموده است: من نوکر امام رضا علیه السلام هستم. کتاب‌های «لاله‌ای از ملکوت» و «در محضر لاهوتیان» شرح کرامات این نادره‌ی روزگار است.

برو به شهر خودت باش از آن دیار، دعا کن
برای آن که درآیی از اضطرار دعا کن
رها نبود از آشوب کار، جان پریشان
نداشت برق نگاهی، اثر، نصیحت ایشان
گذشت و رفت شب و صبح در حرم چه ندید آه
چه دید؟ روز و شبی تلخ، آه از آن چه کشید آه...

گذشت و رفت، گرمی ترین - شما به سلامت
چراغ راه، امین زمین، شما به سلامت

تو ای امیر خراسان خطاب! ضامن آهو!
مرا رها کن از این اضطراب، ضامن آهو!
اگر چه نور - نهانست زیر پرده‌ی ظلمت
اگر چه جرم برون از حساب، ضامن آهو

منم که دارم از آن صید بی گناه، نشانی
دلی به سینه پر از التهاب، ضامن آهو!
تو بهتر از همه می دانی این که لطف به محروم
ثواب دارد آری ثواب، ضامن آهو!
به لطف عام تو چشم امید بسته دل من
مکن زدرگهم آخر جواب، ضامن آهو!
برای آن که تسلای جان غمزده باشی
ترا خدای تو کرد انتخاب، ضامن آهو!
به خستگان محبت که زائران شماینند
بتاب نور ولایت، بتاب ضامن آهو...

برای از تو سرودن - بهانه نام عزیزت
که نور عاطفه پیداست در کلام عزیزت
شبانه آمدم آن سال‌های دور سراغت
رمیده از همه، با جان ناصبور سراغت

تویی که عاطفه جاریست از تمام وجودت
خیال و خاطره مکشوف در کتاب شهودت
تو ای وسیله‌ی نزدیک در اجابت خواهش
مقام قرب، هویداست از رکوع و سجودت
حضور دعوی لبیک در نماز و دعایت
ظهور آیه‌ی توحید در فراز و فرودت
صحیفه‌های بلیغ است در کلام بلندت
روایح گل یاس است در قیام و قعودت
هزار دست دعا، قفل می‌شود به ضریحت
هزار چشم امید از چهار سوی به جودت
به داد مردم درمانده می‌رسد به شفاعت -
مروتی که کرم کرده کردگار و دودت
به نور مصطفوی، روشن آن شمایل عالی
خصایلی همه نیکوتر از فضایل عالی
امامیان جهان دل ز کف ربوده‌ی حسنت
رقم زدند زجان‌های آزموده‌ی حسنت
تو آستان شرف، آستانه بوسی از آنها
بحار مجلسی و حرف شیخ طوسی از آنها
امامیان جهان را به رتبه باور هشتم
بهشت راست اگر هشت در، تویی در هشتم

در بهشت تویی ثامن الائمه‌ی مایی
نکو سرشت تویی دین دین به ذمه‌ی مایی
از آن گروه گروهی، که دوستدار ضریحت
چه ازدحام غریب‌ست در کنار ضریحت
چو پلکانی از امواج شانه بر سر شانه
دعا زبانه کشان، جویبار اشک روانه
نمانده خشک به هر فصل، جوی گونه‌ی ایشان
رهاست اشک انابت به روی گونه‌ی ایشان
توسل است و دعا بر زبان برای زیارت
کنار مصحف و سجاده، جزوه‌های زیارت
نصیب بخت من این شد به خدمت تو بیایم
به خدمت تو برای محبت تو بیایم
محبت تو کشاند چقدر ساده و آسان
دل محمدیان را به سمت و سوی خراسان
به سمت و سوی خراسان زچار جانب عالم
زچار جانب عالم، همین مناسب عالم

سلام بر تو که شد خاوران به نام تو مشهد
به نور پاک کلام و به یمن گام تو، مشهد
سلام بر تو که از مرو آمدی به خراسان
و عاشقان تو آیند بر سلام تو مشهد
دهد به سینه‌ی صافی دلان فروغ عنایت
گرفته رونق شایسته از کلام تو، مشهد
به دعوت آمدگان، خاص و عام اهل طریقند
که هست مشتهر آری به لطف عام تو، مشهد

مگر نه پاره‌ای از خاک بود در گذر عمر
تو آمدی و شد اینجا به احترام تو مشهد
به کنه باور مردم تو مرهمی تو دوایی
رسیده است به شهرت، در التیام تو مشهد

کدام درد ندیداز دوی مهر تو درمان؟
کدام رنج نیابد به دست مهر تو پایان؟
کدام خاطر آشفته‌یی نشد ز تو آرام؟
کدام مشکلی از بذل لطف تو نشد آسان؟
گرسنه بر در این خانه بهره‌ور زطعامت
که مکرمت همه ایام لازم است به مهمان
به نام نامی تو ای بزرگوار گرامی
گشوده‌اند بر این آستان سفره‌ی احسان
چرا - زخوان کرم - خیل دوستدار تو محروم؟
ترا که آب سبیل است و رزق خوب، فراوان
به لقمه جوی ارادت بساط مهر بیفشان
به تشنگان محبت زجام مهر بنوشان
ترا به لطف عظیمی که کرده‌اند عنایت
ترا به آن که عطا کرده بر تو نور ولایت
ترا به حق خدایی که آفرید زنورت
ترا به جان عزیزی که داشت از تو حکایت^۱
ترا به جد گرامی ترا به جده‌ی پاکات
ترا به آیت ایمان ترا به فضل هدایت
ترا به فضل بزرگی که در خزانه‌ی غیب است^۲
ترا به عهد قدیمی که با تو یافت نهایت

۱- اشاره به امام جواد علیه السلام.

۲- اشاره به ولی عصر، صاحب الزمان علیه السلام.

در سایه سار آفتاب

که لطف باز نگیری به پیشگاه شفاعت
که رحمت آوری آن را که خواست از تو رعایت

اشک لطف می کند

بزرگوار اماما! ترا به حق تو خواندم
همین که ظاهر و باطن، ترا سلام رساندم

سلام دوست، مگر نازنین! جواب ندارد؟
مگر که لطف، به بیچارگان، ثواب ندارد؟
بر او ببخش که سختی ز روزگار کشیده
بر او ببخش که این جان خسته، تاب ندارد
زهرچه کرده پشیمان زهرچه بوده پشیمان
مگیر از او، به خدا طاقت عتاب ندارد
بگو به حضرت محبوب: این که بنده‌ی عاصی
زفرط شرم - بدو، جرأت خطاب ندارد
بگو که در گذرد محض خاطر تو - که خوبی -
که جان پاک تو از کرده اضطراب ندارد

خداست آن که به رحمت دو دست راست، گشاده^۱
خداست آن که عنایات او حساب ندارد

۱- پیامبر اکرم ﷺ فرمود: خدای تعالی یک لقمه صدقه را در دست راست خود بگیرد و آن را بزرگ کند به اندازه کوه احد، و هر دو دست خدا راست است.

شب است و ذوق مناجات و حال گریه فراهم
برای با تو نشستن مجال گریه فراهم
به خواب گفته‌ام امشب به دیده راه نداری
مجال پرسه در این عرصه تا پگاه نداری
بگیر بهره‌ای از شام قدر ای دل غافل!
که با کلید دعا می‌شود مراد تو حاصل
دعا به روی تو وا می‌کند دری زکرامت
دعا ترا برساند به سایه‌سار سلامت
دعا کلید بهشت است اگر تو اهل بهشتی
به خاطر دلت امشب دو قطره اشک نوشتی
بضاعتی که نداری به جز عنایت باری
به جز عنایت باری نگاه کن که چه داری
اگر امید قبولی؟ همین دو قطره کفایت
تو و امام همام و فراخنای عنایت...

مجموعه شعر در سایه سار آفتاب:

سلام بر خورشید
اشک لطف می کند
زیارتنامه عروج
ناگهانی از ملکوت
رؤیای هشتم
کوچه های اجابت/دفتر اول
کوچه های اجابت/دفتر دوم
کوچه های اجابت/دفتر سوم
پنجره فولاد
آسمان زیر ابرها
یک کاروان آهو